



ما و مسئله فهم قرآن / مردم اندر حسرت فهم درست

فهم متن یا بهتر بگوییم فهم قرآن بحث مهمی است که این روزها به آن بیشتر توجه ویژه می‌شود. مقالات، نشست‌ها و سخنرانی‌هایی درباره این موضوع در دسترس هست...

فهم متن یا بهتر بگوییم فهم قرآن بحث مهمی است که این روزها به آن بیشتر توجه ویژه می‌شود. مقالات، نشست‌ها و سخنرانی‌هایی درباره این موضوع در دسترس هست، اما هنوز وجوه مختلف و نقش آن در فهم بهتر قرآن و سپس تأثیرش در دینداری مردم نشده است. هادی رهنما، به این مسئله پرداخته و آن را مورد بررسی قرار داده است.

به گزارش ایکن، هادی رهنما، استاد دانشگاه و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، گفت وگویی خواندنی در باب فهم قرآن با ماهنامه خیمه داشت که چند روز پیش در شماره ۱۳۸ این نشریه منتشر شد. در ادامه مشروح آن را می‌خوانید؛

فهم متن یا بهتر بگوییم فهم قرآن بحث مهمی است که این روزها به آن بیشتر توجه ویژه می‌شود. مقالات، نشست‌ها و سخنرانی‌هایی درباره این موضوع در دسترس هست اما هنوز وجوه مختلف و نقش آن در فهم بهتر قرآن و سپس تأثیرش در دینداری مردم نشده است.

هادی رهنما؛ استاد دانشگاه و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است. مقالات زیاد علمی و کتاب «معناشناسی نام‌های معاد در قرآن کریم» از او منتشر شده است. گفت وگو با او به درازا کشید و بعد از مکتوب شدن، بارها اصلاح و تعدیل شد و هر چه قابل حذف بود را نادیده گرفتیم ولی باز هم به دلیل حجم بالای مطالب، ناچار شدیم متن این مصاحبه را در دو شماره منتشر کنیم. اما از این بابت جای خوشحالی دارد که خواننده پس از خواندن هر دو بخش این گفت وگو تا حدی با معناشناسی و فهم قرآن آشنا می‌شود. مثال‌های خوب رهنما در میان پاسخ‌هایش هم می‌تواند جرقه‌ای برای مخاطب باشد و او را به مطالعه بیشتر در اینباره ترغیب کند و هم به جا افتادن منظورش بیشتر کمک می‌کند.

در سال‌های اخیر بحث‌هایی در حوزه فهم قرآن درگرفته است. درباره همین موضوع می‌خواهم بپرسم که آیا می‌توان گفت فهم متن قرآن در هر دوره با دوره بعد و قبل متفاوت است یا باید به فهمی ثابت برای همه زمان‌ها معتقد بود؟

واقعیت این است که مسئله فهم قرآن و تطور فهم قرآن مسئله تازه‌ای نیست. دستکم در طول این تاریخ صد و پنجاه ساله، یعنی از زمان مواجهه ما با جهان مدرن، هر گاه ما با یک تحول و تغییر فرهنگی مواجه بوده ایم و احساس کرده ایم که معنی زندگی و موقعیت ما در جهان و در نسبت با دیگران عوض شده، مسئله تطور فهم قرآن و فهم دین پیش آمده. احساس می‌کنیم آن وضعیت پیشین با چالش مواجه شده و دیگر نمی‌تواند این معنی جدید زندگی را توجیه کند. اصل مسئله جدید نیست، بلکه سرعت تغییرات و تحولات است که ما را بیشتر نگران کرده و ضرورت پاسخ به این مسئله را دوچندان کرده است. نگرانی و می‌ترسیم اگر دیر بجنبیم کار از کار بگذرد و دچار یک گسست عمیق میان خودمان و متن قرآن بشویم.

خب ظاهراً ساده‌ترین کاری که به آدم آرامش می‌دهد این است که مشکل و مسئله را نبینیم و بگوییم حرف قرآن ثابت است الی یوم القیامه. هر چه می‌خواهد بشود، بشود. موضع قرآن و حرف قرآن که تغییر نمی‌کند. اما می‌دانیم که زندگی با قدرت پیش می‌رود و ما نمی‌توانیم بی تفاوت باشیم. ما امروز بر سر همه مسائل اجتماعی که مدعی هستیم پاسخ‌های حاضر و آماده در قرآن و حدیث دارند بحث وگفت وگو داریم و هنوز به جمع بندی عمومی و مرضی الطرفین نرسیده ایم. از مسئله بانکداری و اقتصاد اسلامی بگردیم تا موسیقی، الزام به حجاب، قصاص و... هر جا هم کوتاه آمده ایم و سکوت کرده ایم غالباً از باب اضطرار و مصلحت‌سنجی بوده، نه اینکه بپذیریم می‌شود که فهم ما از قرآن و حدیث را تصحیح کنیم. از تقدس خود قرآن فراتر می‌رویم و فهم‌های اعتقادی، فقهی و اخلاقی از قرآن که محصول اندیشه و عمل ما هستند را هم مقدس و تخلف‌ناپذیر می‌پنداریم.

اما اگر از همان اول مشکل را انکار نکنیم بلکه بکوشیم مواجهه‌ای نقادانه با مسئله داشته باشیم، مسئله تطور و تغییر فهم قرآن نه تنها نگران‌کننده نیست، بلکه امری گریزناپذیر است.

این سؤال در فضای عمومی جامعه ما در کلی‌ترین و مبهم‌ترین شکلش مطرح می‌شود. اما می‌شود بیشتر تأمل کنیم و سعی کنیم آن را به سؤالات ریزتر و عینی‌تر تحلیل کنیم. مثلاً اینکه مسئله ما در نسبت با قرآن «فهم قرآن» است چه معنایی دارد؟ «فهم» اساساً یعنی چه؟ ظاهراً فهم یک فرآیندی است که اگر خیلی ساده‌اش کنیم دستکم دو جزء «شخص فهمنده» و

«موضوع فهم» دارد. درباره هر کدام از این دو جزء می شود تأمل کرد و سؤال کرد. مثلاً آیا کسی که با قرآن استخاره می گیرد درگیر مسئله فهم است؟ اگر درگیر فهم هست، این چه نوعی از فهم است و در چه سطحی و چه اندازه ای؟ اینکه از آیات بهشت یا جهنم چه تداعی و دریافتی داشته باشد آیا مصداقی از فهم است؟ این برداشت چقدرش احساسی و عاطفی است؟ آیا برداشت شخصی عاطفی از قرآن هم باید ثابت و همه گیر باشد؟

آیا برداشت ما از آیات قصص و امثال، آیات احکام و حدود اجتماعی، آیات مربوط به آفرینش و رستاخیز همه از یک جنس و یک نوع است؟ آیا مسئله ثبات و تغییر درباره همه این گونه های آیات به یک اندازه مطرح است؟ آن شخص فهمنده کیست و اثرگذاری فهم او تا کجاست؟ آیا ما باید نگران فهم فرد آدم ها باشیم و آن را کنترل کنیم؟

اگر من بپایم از یک آیه ای برداشت شخصی داشته باشم، حال معنوی ام خوش بشود، استفاده ای ببرم آیا این برداشت های شخصی هم باید کنترل بشود؟ یا اینکه نگرانی آن جایی است که فهم فهمنده بر زندگی دیگران اثرگذار باشد. مثلاً حاکم است، قانون گذار است، قاضی است، فقیه است، معلم دین و اخلاق است، رسانه ملی است و... این دسته از فهمنده ها هستند که به دلیل موقعیتشان امکان این را دارند که فهمشان را عمومی کنند و بر احوال فردی و جمعی آدم ها اثر بگذارند.

از تمرکز بر مسئله فهم فراتر برویم و در باره انواع امکانات و گونه های مواجهه با قرآن فکر کنیم. آیا مواجهه ما با قرآن فقط در فهم قرآن خلاصه می شود؟ مصحف شریف در سفره عقد و در مجالس ختم و سوگواری های ما حاضر است و این بخشی از آن نسبت جمعی ما با قرآن است. همین طور اهتمام ما به حفظ و قرائت مجلسی قرآن، ختم قرآن در مسجد یا مجالس خانگی، نذر تلاوت سوره های خاص و... همه اینها بخشی از مناسک جمعی ماست که حول صورت شفاهی و مکتوب قرآن شکل گرفته است. روشن است که این مناسک در گذر زمان تغییر کرده و افزایش و کاهش داشته اند. مثلاً تا قبل از صنعت چاپ همه آدم ها این امکان را نداشتند که مصحفی از قرآن را بخرند و در خانه داشته باشند. فقط اغنیا بودند که امکان سفارش قرآن به کاتب و خطاط را داشتند. بالطبع تلاوت و ختم قرآن برای همگان امکان پذیر نبود.

حالا بیاییم در باره منشأ و مبدأ تغییر فهم قرآن تأمل کنیم، یعنی دلالت و معناداری متن قرآن. اینکه وقتی ما از تغییر در فهم قرآن سخن می گوئیم منظورمان تغییر در معنای عبارت متن است یا مقصود و هدف گوینده. یک موقع بر خود عبارت و بیان متمرکز می شویم و می گوئیم ما الآن به این رسیده ایم که فلان عبارت قرآنی معنایش این است و ما تا حالا اشتباه معنا می کرده ایم. یک موقع توجهمان به سوی مقصود و هدف گوینده است و اینکه از خلال تحلیل متن و قرائن برون متنی کشف بکنیم که مقصود و هدف خداوند متعال چه بوده است.

نسبت میان معنای متن و مقصود گوینده چیست و وقتی از تغییر در فهم سخن می گوئیم کدام یک را مد نظر داریم؟ چه معنای متن و چه مقصود گوینده که خداوند متعال باشد، چه اندازه اش تابع شرایط زمان و مکان بوده و چه اندازه فراتر از زمان و مکان خاص است؟ مثلاً آن سخن های مربوط به آفرینش و رستاخیز، اخلاق و احکام اجتماعی، امثال و قصص زمان مند و مکان مند است یا فرازمان و فرامکان؟ از باب نمونه می دانید که ما هنوز مسئله تعارض ظاهری آیات آفرینش با نظریه تکامل انواع داروین را حل نکرده ایم. عجالتاً این مسئله را فراموش کرده ایم و کنار گذاشته ایم.

قرآن در مورد گروهی از یهود می گوید «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا» (نساء/۴۶)، یعنی این ها کلام را از مقصود اصلی اش منحرف می کردند. آیا این رویداد انحراف معنا از موضع سخن اختصاص به برخی از علمای یهود دارد و در تفاسیر ما اصلاً و ابداً این اتفاق نیفتاده است؟ می دانیم که چنین نیست و ما حرف داریم درباره بسیاری از تفسیرهای آیات، چه تفاسیر قدیم و چه تفاسیر جدید. پس مسئله نادرستی فهم و تحریف معنوی قرآن هم مسئله ای قدیمی است و اختصاص به زمانه ما ندارد.

اینگونه نیست که فهم مفسران قدیم لزوماً و ضرورتاً درست تر از فهم ما باشد و ما چون فاصله ۱۴۰۰ ساله با صدر اسلام داریم نمی توانیم فهم درستی از قرآن داشته باشیم. اگر قرار بود فهم های دوران پیشامدرن درست تر و معتبرتر از فهم های جدید باشد، پس باید خوارج که بزرگانشان از صحابه رسول خدا بودند در برابر حضرت امیر (ع) نمی ایستادند. آن ها تعلیم دهنده قرائت قرآن بودند و مدعی بودند به حکم قرآن در برابر امیرالمؤمنین ایستاده اند. معلوم است که ما نمی توانیم با موضع سلفیه و بنیادگرایان همراه باشیم که اسلام اصیل و دست اول نزد آنهاست. چرا؟ چون معتقدیم مشکل از جایی شروع می شود که فکر کنیم می شود بدون تبیین موقعیت خودمان در نسبت با متن قرآن، بدون در نظر گرفتن زمان و مکان، پل بزنیم به زمان نزول و فکر کنیم ما مخاطب مستقیم این کلمات هستیم.

خلاصه آنکه ما داریم فهم قرآن مطابق شرایط زمان و مکان را در عمل پیاده می کنیم، زندگی اش می کنیم. حیات و بقای جمهوری اسلامی در این گذر چهل ساله در همین تطور فهم دینی بوده است. اما انگار از گفتن اسمش پرهیز داریم.

از جنبه دیگر، آیا مسئله ما در فهم قرآن فقط تغییر و تحول در بستر زمان است و مسئله تفاوت در مکان و موقعیت ذهنی و فرهنگی در فرآیند فهم مطرح نیست؟ یعنی اگر عامل زمان را لحاظ نکنیم یا یک مقطع زمانی ثابت در نظر بگیریم، آیا می توانیم بپذیریم که آن مسلمان اهل اویغور چین، آن تاجیک و ازبک، آن کرد، آن بلوچ، آن مراکشی، آن عرب سوری، عراقی، مصری، سودانی، آن مسلمان سوئدی یا آمریکایی همه و همه یک جور قرآن را می فهمیم؟ خدای موسی و شبان مثل هم است؟ مگر ما که مسلمان شدیم همه اندیشه ها و عواطف ایرانی را از مغزمان پاک کردیم و آن را از نو قالب بندی کردیم؟ قرآن می گوید صلوا علی النبی ما می گوئیم «صلوات بفرستید». این «فرستادن» را ما از کجا آورده ایم و کنار صلوات گذاشته ایم؟ در قرآن که نگفته «أرسلوا الصلاة علی النبی». این نحوه ترجمه دلیل روشنی است بر اینکه فهم ما از مفهوم صلاة و صلوات با مفهوم صلاة قرآنی فرق می کند. این برداشتی است که از صافی فرهنگ ایرانی گذشته است. این همان مسئله تفاوت فرهنگی است که ناخودآگاه از آن عبور می کنیم و نمی بینیمش و فکر می کنیم فهم ما از قرآن از اول اصیل و دست نخورده بوده و حالا زندگی و زمانه مدرن است که آرامش ما و دست نخوردگی فهم ما از قرآن را به چالش کشیده است.

این سوالات و ابهام ها تا کجا ادامه دارد و باید با آنها چه کنیم؟

این تأمل ها و مسئله پردازی ها را می شود ادامه داد تا اینکه برسیم به خود قرآن به عنوان موضوع فهم. فرض کنیم همه آن مباحثات و گزارش های تاریخی در باب اختلاف قرانات و مصاحف قرآنی و بسیاری از مسائل تاریخی مرتبط با جمع و تدوین قرآن را کنار بگذاریم و فرض را بر این بگیریم که این متن از ابتدا به همین شکل فعلی بوده، حال آنکه اهل فن می دانند چقدر مجهولات و ابهام ها و مسائل پاسخ نگفته در این فرآیند انتقال تاریخی هست. اما با فرض اینکه این مسائل مطرح نباشند، آیا ما در طول این هزار و چهارصد سال با همه آیات قرآن زندگی کرده ایم؟ آیا همه این آیات در زندگی ما نقش داشته اند و نقش واحد و ثابتی هم داشته اند؟

از زمان قانون لغو برده داری، ما آیات مربوط به برده داری را می خوانیم اما با آنها زندگی نمی کنیم. یعنی گزاره های مربوط به برده ها را از دایره عمل و زندگی کنار گذاشته ایم یا کوشیده ایم بعضی از آنها را تطبیق بدهیم با زمانه خودمان و مثلاً آزاد کردن زندانی را مصداقی جدید از آزاد کردن برده بدانیم. هر چه هست ما می کوشیم نسبتی جدید با این آیات و گزاره ها تعریف کنیم نه اینکه مثل داعش بگوییم باید زنان ایزدی را برده کرد تا راهی برای عمل به احکام قرآن باز بشود.

می بینیم که اگر کمی در اطراف آن سؤال اولیه فکر کنیم، از زوایای مختلف به آن نزدیک شویم و سعی کنیم آن آبرسؤال را به سؤال های کوچک تر، عینی و مشخص تر تحلیل کنیم و تفصیل بدهیم، پاسخ و راه برون رفت خودش را آشکار می کند یا دستکم می فهمیم کدام مسئله ها اصلی اند و کدام ها حاشیه ای. تازه برایمان روشن می شود که جنس مسئله ها و بالطبع راه حل آنها با هم فرق می کند. بعضی مسئله ها سرشت فلسفی دارند، درباره پیشفرض های معرفتی و مبانی فلسفی اند. مطالعه و بررسی این مسائل را باید در فلسفه دین و علم کلام پی بگیریم. بعضی از مسائل سرشتی تاریخی و فرهنگی دارند، بعضی دیگر اخلاقی و بعضی هم فقهی و حقوقی اند. بالطبع پای دانش های تاریخ، انسان شناسی فرهنگی، فلسفه و روان شناسی اخلاق، فقه و حقوق به میان می آید.

اما وقتی سؤال را به صورت کلی و مجمل طرح می کنیم، از آن طرف پاسخ حاضر و آماده ای نمی یابیم که قانعمان کند و بیشتر احساس خوف و خطر می کنیم. همان طور که عرض کردم، ساده ترین راه را برای رسیدن به آرامش انتخاب می کنیم و صورت مسئله را پاک می کنیم. اما همه مان می دانیم که این آرامش حاصل از فرار و انکار موقتی است و از واقعیت مسئله گریزی نیست.

ولی خب انتظار عمومی این است که متخصصان حوزه و دانشگاه و کسانی که کارشان تحقیق و پژوهش در حوزه قرآن و متون دینی است از قبل به این مسائل پرداخته باشند. اگر چنین کوشش هایی انجام می شد و پاسخ هایی ارائه می شد آیا باز هم این احساس عمومی ترس و انکار وجود می داشت؟

باید توقعمان را تنظیم کنیم. یعنی فکر نکنیم پاسخ ها از قبل حاضر و آماده است و اهل فن فقط باید آنها را از کتاب ها بیرون بکشند و به مردم عرضه کنند. این ها مسائل زمانه ی ماست، زمانه ای که بسیار بسیار پرشتاب حرکت می کند و نو به نو مسئله می سازد. دیگر پاسخ های مرحوم علامه طباطبایی، شهید مطهری و گروه مؤلفان تفسیر نمونه برای مسائل امروز ما کافی نیستند. این بدان معنا نیست که مطالعه آثار آنها مفید فایده نیست. عرض من این است که خود آن پاسخ ها و تبیین ها به مثابه محصول آماده و بسته بندی شده کفایت نمی کنند. اما مطالعه آثار ایشان از منظر تحلیلی برای اینکه بفهمیم آنها چه مسیری را برای مسئله پردازی و تبیین پاسخ ها طی کرده اند قطعاً ضرورت دارد. همین دست مطالعات تحلیلی و تبیین مسیره های متنوع مسئله پردازی است که به ما یاد می دهد با مسائل امروزمان چگونه مواجه بشویم. نوع مواجهه و مسیر مسئله پردازی مرحوم دکتر شریعتی چه اندازه و چطور در تبیین مسائل امروز به ما کمک می کند و نوع رویکرد و روش مرحوم

اما اینکه مخاطب غیرمتخصص نوعاً احساس می کند کاری انجام نمی شود یا پاسخ های پیشین صرفاً تکرار می شود، فقط به دلیل کم کاری اهل نظر و پژوهشگران حوزه دین نیست چرا که حتی در جاهایی که کار انجام شده، آثار پروپیمانی از میراث قدما هست و آگاهی های تثبیت شده وجود دارد، چیزی از آن آگاهی ها و مسلمات علمی به حوزه دریافت عمومی سرایت نمی کند. در نتیجه یک گسست عمیقی به وجود آمده میان حوزه تولید دانش و مصرف دانش تا جایی که مردم ما حتی از مسلمات علمی در حوزه قرآن و حدیث بی خبرند. دردمندانه باید بگوییم در حوزه عمومی ما با بی سواد و ناآگاهی متراکم روبه رویم.

حتی بدیهی ترین گزاره ها و مسلمات علمی که می تواند سواد و باور عمومی را در نسبت با متون دینی اعم از قرآن و حدیث تصحیح کند، میان مردم نشر پیدا نمی کند. مثلاً شما اگر چاپ های بازاری و غیرحرفه ای نهج البلاغه را ببینید کمتر چایی را پیدا می کنید که روی جلد کتاب که اسم سید رضی به عنوان مؤلف آمده باشد. غالب مردم فکر می کنند مؤلف نهج البلاغه خود امام علی (ع) است حال آنکه سید رضی این کتاب را در حدود سال ۴۰۰ قمری تصنیف کرده. انتخاب متن ها و شیوه تقطیع، طبقه بندی و تدوین متن ها از اوست، نه امام علی (ع). ما امروز می دانیم که برخی از کلمات نهج البلاغه از امام علی (ع) نیست، اما نهج البلاغه همچنان بدون اطلاع رسانی در باره ماهیت کتاب و بدون پاورقی های نقادانه در دسترس عموم قرار می گیرد.

یا مثلاً درباره تحولات تاریخی متن قرآن به مثابه یک کتاب، آگاهی و سواد عمومی وجود ندارد. در مدارس و دانشگاه ها و حوزه های ما حتی در درس های قرآن مطلقاً هیچ اطلاعی در باره تاریخ این کتاب داده نمی شود. در نتیجه غالب مردم متوجه نیستند که هویت فیزیکی این متن با هویت اجتماعی و فرهنگی آن به مثابه میثاق جمعی مسلمانان متفاوت است. این دو هویت مطابق هم نیستند. قرآن به مثابه یک کتاب، یک یادمان تاریخی است. این متن تا برسد به وضعیت امروزش تاریخی را از سر گذارنده، در نگارش و شیوه خواندنش اختلاف بوده، در باره ترتیب سوره ها و شمارش آیاتش اختلاف نظر بوده و... در باره همه این موضوعات کمابیش بی سواد عمومی وجود دارد.

نه اینکه مردم مطالعات و آگاهی های جدید را نشناسند، نه. آگاهی تاریخی و حتی میراث مباحثات قدما هم در ذهنیت مردم مطلقاً غایب است. تصور عمومی این است این قرآن همانی است که در صدر اسلام بوده. نمی دانند این یکدستی و همسانی که امروز در شیوه نگارش و خواندن قرآن هست، صد سال پیش نبوده. تا همین دهه هفتاد شمسی رعایت رسم المصحف عثمانی برای ناشران الزامی نبود. اغلب نمی دانند اینکه در شناسنامه قرآن چاپی نوشته به «رسم عثمانی» است منظورش خلیفه سوم است، نه خطاطش که عثمان طه باشد. قرآن های چاپ قبل از انقلاب در رسم الخط با هم فرق داشتند و هر ناشر انتخاب خودش را داشت. متوجه هستید که عرض من در باره خوشنویسی و شیوه هنری خطاطان نیست که مثلاً قرآن را به نسخ ایرانی کتابت کنند یا نسخ عربی، نه. منظورم رسم الخط و شیوه نگارش است که مثلاً «عالمین» با الف نوشته بشود یا «علمین» بدون الف.

خب طبیعی است ما وقتی این قبیل اطلاعات روشن و ملموس را در باره تاریخ متن قرآن به حوزه سواد و آگاهی عمومی نمی آوریم و به بچه هایمان آموزش نمی دهیم، چه توقعی داریم او بداند وقتی با مسئله ای در مقوله پیچیده و دشوار فهم قرآن مواجه شد چه باید بکند و از کجا و چه کسی باید اطلاع درست بگیرد. جالب است که در نظام رسمی آموزش حوزه هم خبری از مطالعات تاریخی قرآن و حدیث نیست. مطالعات شخصی آدم های علاقمند را نمی گویم. در نظام رسمی آموزش خبری نیست. طبیعتاً آن طلبه ای که واعظ و منبری می شود هم از حیث آگاهی تاریخی و ارزیابی نقادانه متون دینی، فرق چندانی با پامبری هایش ندارد.

او هم نمی داند وقتی با مسئله ای قرآنی یا حدیثی مواجه می شود چگونه آن را پردازش کند و به کدام منابع رجوع کند. کدام منبع برای کدام اطلاع معتبرتر است و کدام یک کم اعتبار و بی اعتبار. ما کی و کجا به او یاد داده ایم چگونه در مراجعه به متون و منابع دینی اعم از تفاسیر، مجموعه های احادیث و کتب تاریخی ارزیابی نقادانه ای از آنها داشته باشد. باور بفرمایید بسیاری از طلاب و واعظان ما که به سطوح مقدماتی حوزه بسنده کرده اند و اهل مطالعه و تحقیق نیستند فکر می کنند تفسیر و علوم قرآن که درس خواندن و فحوص و بحث نمی خواهد. الی ماشاء الله تفسیر قرآن نوشته شده، فقط باید همت کرد و خواند. یا در کمال تعجب فکر می کنند هر متنی در بحار الانوار آمده قول و فعل معصوم است.

پس بی هیچ نگرانی می شود گفت «قال الباقر (ع)، قال الصادق (ع)». اعتقادی که خود علامه مجلسی نداشته. یادم هست چند سال پیش بر سر متن «الصلاة معراج المؤمن» (نماز معراج مؤمن است) با یکی از واعظان نسبتاً مشهور گفتگو می کردیم و ایشان باورش نمی شد این متن اصلاً حدیث نیست. نه اینکه حدیث جعلی باشد، نه. این متن اصلاً در هیچ مجموعه حدیثی اهل سنت و شیعه به منابع حدیث، چه رسول خدا (ص) باشد و چه ائمه (ع) و چه صحابه نسبت داده نشده است. این متن قول علمای متأخر است در باره فضیلت نماز. ظاهراً از قرن پنجم هم رواج پیدا کرده. خب این وضع ماست. این همان ناآگاهی متراکم

است که عرض کردم. نمی دانیم و نمی دانیم که نمی دانیم. و متأسفانه ظاهراً بنایی هم برای دانستن و آگاه شدن نداریم. توجیهاتش را هم جور می کنیم. علیکم بدین العجائز و نظایر اینها.

خب از یک منظر می شود گفت شما دارید روی مسائل ملموس و عینیت های تاریخی در مواجهه با قرآن تأکید می کنید. این توجه و تأکید قابل ملاحظه ای است که بیایم در باره رویدادهای تاریخی مرتبط با هویت ملموس متن قرآن گفت و گو کنیم. مسائلی که به نظر می رسد مقدمه و زمینه ی فهم قرآن هستند.

بله، کاملاً. این دست مسائل در فهم قرآن دخیل هستند. به همین دلیل هم هست که در مباحث علوم قرآن همواره مورد توجه بوده اند. افزون بر قرائت و رسم المصحف بحث هایی مانند جمع و تدوین قرآن، اسباب نزول، مکی و مدنی، ناسخ و منسوخ و... سرشت تاریخی دارند. این ها مقدمات فهم و تفسیر قرآن اند و اتفاقاً بسیار در تطبیق مسائل امروز بر قرآن کریم و پاسخ گرفتن از قرآن اثرگذار هم هستند.

مثلاً مسئله ناسخ و منسوخ که از سده دوم هجری موضوع گفت و گو بوده مسئله ای بسیار مهم است از این نظر که ارتباط پیدا می کند با آیاتی که مدلول های به ظاهر مختلف و متعارض دارند. یک آیه مثل آیه ۶۴ آل عمران از تعامل و صلح با اهل کتاب سخن می گوید. می گوید ای پیامبر به اهل کتاب بگو که بیاید بر آن موضعی که میان ما و شما مشترک است توافق کنیم؛ عبد هیچ کس جز الله نباشیم و یکی از ما ارباب دیگری نشود و او را برده خودش نکند. آخرش هم می گوید اگر آنها از این دعوت روی گرداندند و نپذیرفتند «فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ». یعنی به آنها بگویید که گواهی بدهند که ما پیشنهاد سلیم آورده ایم، ما دنبال صلح و سلیم هستیم. سر جنگ و نزاع نداریم. خب شما می توانید همین سخن را دست بگیرید و به عنوان بیانیه صلح بین الملل به کل دنیا عرضه بکنید و پزش را بدهید.

اما خب از آن طرف آیاتی هست مثل آیه ۲۹ سوره توبه که دعوت به قتال و برخورد شدید می کند. و ابوبکر بغدادی ای پیدا می شود که این دست آیات را علم می کند و مدعی می شود که به سخن قرآن عمل می کند. پشتوانه نظری هم در میراث فقه و تفسیر دارد که از جمله همین بحث ناسخ و منسوخ است. می گوید سخن آخر و حکم نهایی همین حکم آیات قتال است. حکم آیات مدارا با این آیات قتال نسخ و باطل شده است. آیه هست، خوانده می شود اما حکم به مدارا عمل نمی شود. اما به قول مرحوم آیت الله خوئی هیچ کدام از این ادعاهای نسخ قابل دفاع نیست، چون شما برای اینکه مدعی بشوید سخن آخر و حکم نهایی خداوند قتال است نه صلح و مدارا، باید بتوانید ثابت کنید اول آیات مدارا نازل شده اند و در مراحل بعدی آیات سیف و قتال آمده و حکم آیات مدارا را باطل کرده اند. این مطلب به لحاظ تاریخی قابل اثبات نیست و بنابراین می شود گفت از کجا که سخن آخر و حکم نهایی خداوند، حکم به صلح و مدارا نباشد.

به مثال خوبی اشاره کردید. اما در این جا هم مشخص نشد که بالاخره حکم و نظر نهایی قرآن چیست؟ آیات صلح و مدارا مبنای عمل است یا آیات جنگ؟ انگار هر کس هر جور بخواهد می تواند از قرآن برداشت کند.

بله، وقتی به آرای تفسیری نگاه می کنید یک احساس هرج و مرج به آدم دست می دهد. از آن فقیه گرفته تا آن متکلم، تا آن عارف و فیلسوف، انگار هر کسی از ظنّ خودش یار قرآن شده. فقط هم این نیست که زاویه نگاه و مسائل فقه و کلام و فلسفه و عرفان، ذهن و زبان مفسر را جهت بدهند. یک سری جهت دهی های اجتماعی و سیاسی هم در شکل گیری این میراث تفسیری مؤثر بوده.

در همین نمونه تاریخ اندیشه نسخ ما به وضوح می بینیم که فهمندگان قرآن، اعم از متکلمان و فقیهان اصلاً از موضع خنثی و بی طرف با آیات جنگ و صلح مواجه نشده اند، بلکه کوشیده اند تفسیری ارائه بدهند که مؤیدی باشد برای حکم به کافر دانستن اهل کتاب و تأیید شرعی جنگ با آنها. به هر حال جنگ های فتوحات، جنگ های صلیبی و نظایر اینها مطرح بوده و این خواست سیاسی و اجتماعی از علما بوده که آراء و احکامی بدهند که زمینه ترغیب مردم به جنگ با غیرمسلمان ها را فراهم بکنند.

البته ما باور داریم و تاریخ هم گواهی می دهد که ائمه (ع)، در ادامه سنت رسول الله (ص) واقعاً اندیشه و راه متفاوتی را زندگی می کردند و دعوت می کردند به پرهیز از هر گونه نزاع و جنگ ابتدایی، چه جنگ با غیرمسلمان ها باشد، چه جنگ با حاکمیت مرکزی. آنچه واقعاً جزء مسلمات تاریخ است همین اقدام های پرهیزی ائمه علیهم السلام است؛ آن کارهایی که می توانستند بکنند، اما نکردند تا موجب ستیز و خون ریزی بیشتر در میان مردم نشوند. آنها خودشان را نسبت به سرنوشت همه انسان ها مسئول و متعهد می دانستند. این تعهد و غمخواری ایشان نسبت به عموم مردم تا آنجا ست که حتی پس از فاجعه جانسوز کربلا، امام سجاد (ع) با هیچ کدام از قیام هام توأبین و قیام مختار همراهی نمی کنند و بیرق دار کین خواهی و خون ریزی بیشتر نمی شوند.

یادآور می شود، بخش دوم این مصاحبه تفصیلی در شماره آینده ماهنامه خیمه منتشر خواهد شد.

گفت وگو از عطاءالله اسماعیلی